

70

~~40 0/16~~

نام کتاب

فازی شہنشہ

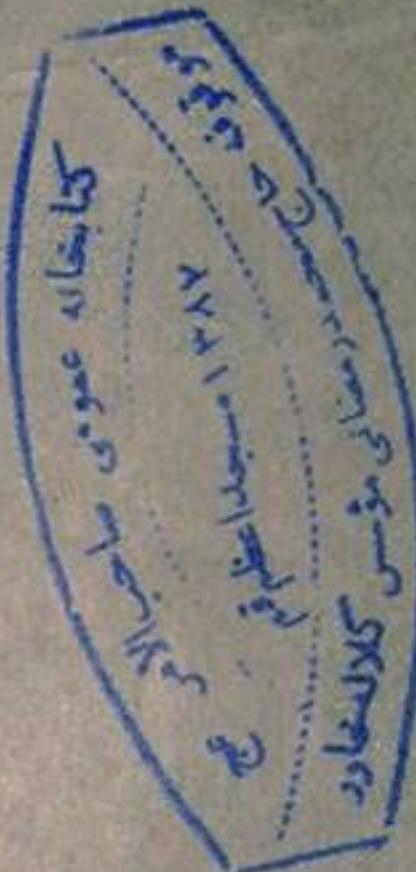
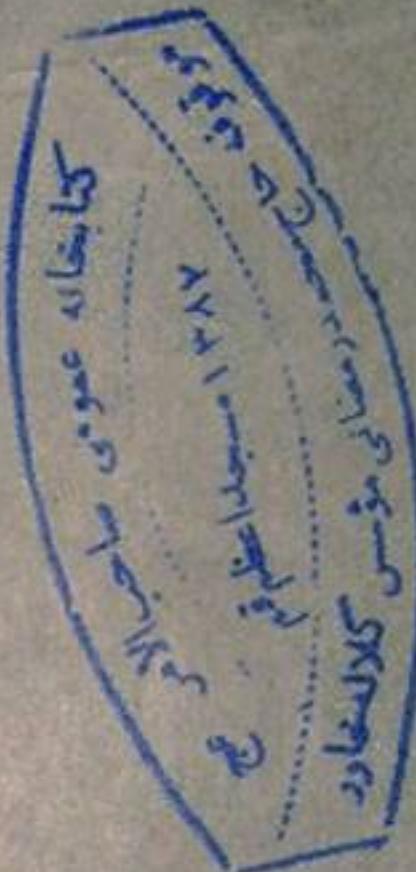
شارع احمدی

شہر خوبصورت

۵۸

۱۰۷۲۸

دھر
بے ضریفیں
مخصوصاً المغلیش
اما صغری مظلومی
اما میر علی المخلص
خیر مصدقہ کاخانہ
ادنا الکتاب افایشیخ محمد طہرا
بیوی طبع از انسانیت
کاتب القسان
دعا دار
الله



ضبط و اتفاق احکام کلام ربانی داشته مشغول
 براز واظها رکوز مخفیتیه ابن فن همانا امکن بود
 برادر پنهان صد پنهانی اعف حاجی محمد شفیع
 تبریزی از ابن فقیر حقیر کشیر التقصیر التناس
 نموده که بعض از قواعد قرائت قرآن عظیم زا
 بربان فارسی جمع نهادن با جمیع شیعیان امیر المؤمنین
 علی بن ابی طالب علیہ الصلوٰۃ والسلام از خاص
 غام ازان منفع و بهره مند شوند ابن فقیر با فلت
 بضاعت که استطاعت التناس او را اجتناب
 نموده با سعاف مقصو عنان هست مصروف
 و معطوف کردانیده در چند از معدن خیال
 بساحل اممال رسانیده در دشنه تخریج کشید
 امید که چون بنظر صاحب البصائر هویدا کرد
 فلم عفو بر جوبله جوبله از کشیده ازم کمن جرج
 بمعرض تعذیل سانند و توفیق رفق فایرشد

باین ذریعه دامقوون بزمان سلطان المعظم و
 خاقان المکرم مالک رقاب الام سلطان العزیز
 والعمیم شاه سلیمان الحسینی بهادرخان خلیل الله
 ملکه و سلطانه کرد ایند و نامیدم اپنی رسالت
 بر رسالت الحمد بپر در بیان قواعد قرائمه و مرتب
 ساختم بمقتضیه و نهاد خانمه امما مقتصد
 در بیان تجویید قرآن با بقیه در بیان ادعای
 اظهار و قلب اخها با بقیه در بیان ادعای مقاضی
 و متجاذبین با بقیه در بیان لام تعریف شمی
 قری با بقیه در بیان مدد و لین با بقیه در
 بیان میم ساکن با بشمر در بیان تفییم و ترقیق زا
 با بقیه در بیان صفات حروف با بقیه
 در بیان تعریف دنداها با بقیه در بیان خارج
 حروف خانمه در بیان وقف امما مقتصد در بیان
 تجویید قرآن بدآنکه تجویید در لغت معنی خوب کرد

و در اصطلاح قراءة دانمودن هر حرف بیست از
 خرج خود در صفاتی عرضی و ترتیل عبارت
 از پر کیت چنانچه حق بخانه و تعالی فرموده
 و در نیل القرآن ترتیل و از حضرت آمیر المؤمنین
 عليه السلام پرسیدند از معنی ترتیل اخضارت فرمود
 آب شبل هو تجوید الحروف و معرفة الوقف
 یعنی ترتیل خوب کردند حروف زاویه انساز
 و دعایت کردن و قفها ایت در جای خوب چنین
 از کثیر شنبیع اطلاع بران میسر خواهد شد
 بالوقت در بیان ادغام و اظهار و قلب اخفا بدانکه
 توین و نون ساکن چون نزد حروف هجاء شد
 چهما قسم میشود فیصل اکر بحروف برمیون بر سد
 ادغام شود و ادغام در لغت داخل کردند ز است
 و در اصطلاح قراءه داخل کردن حرقیست در حرف
 دیگر و یهار حرف ازان ادغام با غنیه شود و ان حروف را

حروف یکون خوانند مع الغنة و در کام و زام ادغام
 بیغنه ناشد و غنیه او از بیست که بعد از انصمام
 شفین از میان دماغ شنیده میشود و مثال
 ادغام با غنیه مثل **لَا مَنْ يَعْلُمُ يَوْمَئِذٍ يَصُدُّهُ لَنَا**
مَثَالٌ مِّنْ مَالٍ مَّا لَكُمْ بَعْوَضَهُ مَثَالٌ
مِنْ نَاصِرَتِنَ حِظَّهُ نَعْفِرُ لَكُمْ مَثَالٌ وَمِنْ ذَاقَ
وَرَدْعَدْ وَبَرْقَ وَمَثَالٌ بیغنه مَثَالٌ لَمِنْ لَدُنَّ
وَهُدَى لِلنَّقَبِنَ مَثَالٌ زَانِيْنَ تِكُمْ غَفُورُ رَحِيمٌ
 قیمی دیگر اکر شون و نون ساکن بحروف حلق
 رسما ظهرا مشود و اظهار در لغت معنی واضح
 و ظاهر کردن بدل ز است و در اصطلاح قراءه جدا
 کرد ز است حرفی از حرف پکر و حروف حلق شل
 همز و هما و عین و حاوی عین و خله مثال همز
 یـناـون و مـنـ اـمـنـ وـکـلـ مـنـ اـمـنـ مـثـالـ هـاـ آـنـهـارـ
 مـنـ هـاـرـ بـجـزـ هـاـرـ مـثـالـ عـبـنـ اـنـعـمـتـ مـنـ جـیـمـ حـسـدـ

مِنْ صَلْصَالٍ صَفَّا صَفَّا مِثَالٌ خَرْ مَضُودٌ مِنْ
 ضَعْفٍ لِكُلِّ ضَعْفٍ مِثَالٌ طَيْنَطُونْ مِنْ طَيْنٍ
 مِثَالٌ ظَرْ مِنْ ظَلْ ظَلْأَ ظَلِيلًا مِثَالٌ فَوَافَهُونْ
 مَرْنَى لَأَرْضِ لَغْوَا بِهَا مِثَالٌ قَبَقَصُونْ مِنْ
 قُولٍ مِثَالٌ كَمِنْكَمْ مَرْنَكَانْ ظَلُومُ كَفَارُ بَادِئٍ
 دَرْبَيَانْ دَغَامْ مَنْقَارِيَنْ بَذَانَكَهَا دَغَامْ مَنْقَارِيَنْ
 دَرْذَالْ أَذْوَالْ قَدْرَنَاءَ نَانِبَتْ سَاكِنَهَا لَامْ
 هَلْ وَبَلْ وَفَلْ وَاقِعْ مَبِشُودْ وَقَرَاءَ بَانِقَاقْ ذَالِرَا
 دَرْجَنْدَ حَرْفَ دَغَامْ كَسَنْ دَرْذَالْ وَزَاءَ وَجَمْ وَظَ
 مَانِدَأَذْهَبْ وَأَذْرَاغَيْ أَلَابَصَارُ وَأَجَعَلَ
 وَأَذْرَكَلَمَنْ وَذَالْ قَدْرَأَ دَغَامْ دَرْدَ حَرْفَ كَسَنْ
 ذَالْ سَاكِنَهَا زَادَرَذَالْ وَدَرْنَاءَ مَثَلْ قَذَدَخَلُوا
 وَقَذَبَتَنَّ وَنَاءَ نَانِبَتْ سَاكِنَهَا كَمْتَصَلْ يَامِدَ
 بَاعَالْ دَرْسَهَ حَرْفَ دَغَامْ كَسَنْ دَرْنَاءَ وَذَالْ
 وَظَاءَ مَانِدَ وَأَذْرَغَيْ تَقْرَحُونْ وَأَجَبَهَا دَعَوْكَا

مِثَالٌ غَيْنَ فَسَيْنَعِصُونَ مِنْ غَلَ الْعَبْرُ مَلَثَا
 خَاءَ وَالْمَنْخِيَّةَ مِنْ حَبَرٍ سَلَامَأَخَالِينَ قَسَمَةَ
 أَكْرَشُونَ وَنَونَ سَاكِنَ بَهْ بَارِسَدَ قَلْبَ بَاغْنَهَا
 شَوَدَ مِثَالٌ نَّا آنِبَهُونْ مِنْ بَاءَسَ حَمْ كَمْ قَسَمَهَا لَهَرَ
 أَكْرَشُونَ وَنَونَ سَاكِنَ بَثَا فِي حَرْفَ دَسَدَ
 الْخَفَاءَ بَاغْنَهَا شَوَدَ وَالْخَفَاءَ دَرْلَغَتْ بَنْهَانَ
 كَرْدَنْسَتَ دَرْأَصَطَلَاحَ قَرَاءَ بَنْهَانَ كَرْدَ
 حَرْفَسَتَ نَزَدَ حَرْفَ دَبَكَرْ بِنَوْعِي كَهْ بَادَغَامْ مَرِيدَ
 وَاظْهَارِهِمْ نَشُودَ مِثَالٌ نَافَنَهُوَ امَنَ نَابَ بَوَّا
 بَرْجَعُونَ مِثَالٌ نَّا آنِبَهُونْ مِنْ تَوَابَيْ خَلْيَانَتِ ثَلَاثَةَ
 مِثَالٌ حَجَ منْ جَائِلَمْ فَصَبَرْ جَبَلَ مِثَالٌ دَانِدَادَ
 مِنْ دَاهَبَهَدَ كَادَ كَامِثَالٌ ذَانِدَ رُوكَمْ مَنْذَ الْذَيْ
 مِثَالٌ زَاءَ يَسِرَفُونَ مِنْ ذَكَوَهَ بَوَمَيِّنَ زُوقَمَلَثَا
 سَبَنَ الْأَنْسَانُ مِنْ سَلَالَةِ دُكَنَا بَسَجَدَ مِثَالٌ
 شَهَنَ إِنْسَانَهَا صَبَارُ شَكُورُ مِثَالٌ حَسَبَنَصُورُ كَمْ

وَامْسَتْ طَائِقَةُ وَلَامْ هَلْ وَبَلْ وَقُلْ زَادِ رُحْفَ
لَامْ وَرَا ادْغَامْ كَسْنَدْ مَا نَسْنَدْ بَلْ لَامْ تَكِرْمُونْ بَلْ إِنْ
فَهَلْ لَنَا فَهَلْ رَأَيْتُمْ قُلْ لَثَرِ اجْمَعَتْ الْجَنْ وَالْأَ
قُلْ هَبْ وَامْتَأْ ادْغَامْ مَبْحَانْ سِينْ هَرْكَاهْ دَوْرُفَازْ
بِكِجَنْسُ وَاقِعْ شُودَوْلْ سَاكِنْ دَوْبِمْ مَتْحَكْ باشَدْ
ادْغَامْ كَسْنَدْ مَا نَسْنَدْ دَوْدَأْ نَصْرُ وَالْأَدْرُ حَرْفَمَدْ
ادْغَامْ نَحْوْ اهْدَشْدُ مَثْلُ امْنُوا وَهَاجَرُ وَفِي يَوْءِ
كَهْ ادْغَامْ نَكْرَدَهْ اندْ بَابْ نَهْرْ درْبِيَانْ لَامْ اَلْ كَهْ
عَبَارَثْ ازْ لَامْ تَعْرِيفَاتْ وَانْرَاعْلِمَنْايِ نَحْوْ
الفْ لَامْ تَعْرِيفْ مِبْكُوكْ بَنْدَرَادْ مَا لَامْ نَهْا اَسْتْ
كَهْ درْچَنْدَ حَرْفَ بَعْدَ ازْ لَصَوْقَ ادْغَامْ مِبْشَوْدْ
وَانْ چَهَارَدَهْ اَسْتْ وَانْرَالَامْ شَمْسَى كَوْبَنْدَ فَعَةَ
فَقَبَرْ زَانْجَاطْ رَمِيدَكَهْ ازْ بَرَايِ سَهْولَتْ حَفْظَ
مِبْنَدَى بَطْرِيقْ نَظَرْ بَيْنَا كَنْمَ وَأَبْرَاسْتْ بَيْتْ
پَيْهَا ادْعَابَلَامْ اَزْمَدَ بَدَا لَامْ شَكْرَ ضَدَانْ اَنْظَرَهَا اَيْدَى دَرَ

انکه ساکن باشد و ماقبل آنها مضموم و مفتوح
 مكسور باشد چنانچه هر حرف از آنها بجنس حرکت خواهد
 متحرک باشد و این سحر فرامد و لین خواسته است
 تسمیه آن بدل جهتش افسنگ ذات حرف
 مدد و امتداد است چنانچه مذکور شد و تسمیه
 بلین جمهه افسنگ ببرخی اسانی نلطف طبیان کرد
 و چون ملا في هنره شوند که در ریک کلمه باشد از این
 مدد منصل و فاجب کویند و امتداد بقدر چهار
 الف باشد و نزد عاصم و مثل آن مثل هی و سوء
 دسائے و اکحرف مدد را خواه کلمه اول باشد و سبب
 که هنره ایش در اول کلمه اخرا خواهد باشد از این
 و جایز کویند و در نزد عاصم چهار الف باشد مثل
 آن آن زلناه و فی افسنگ و قلوا این او اکر بعد از حرف مدد
 سکون واقع شود و سکون بود و قسم ایش بکی لازم
 بکی غاریخی افاسکون لازمی باشد غیره بباشد نامضهر

امامد غم مثله ایه و صاخه او زامد ساکن لازم
 مد غم کویند نزد عاصم بجهار الف مد باشد کرد و
 امام مظہر در حروف مفقط عات که در اوائل سوره
 غیره و افعه میشود انشاء الله در جایش مذکور خود
 شد و اکر عارضی باشد و آن در حالت وظایف است
 مدار زامد ساکن خارض مظہر کویند مثل تعیلوبن
 و علیم و غیره و در اینجا سه وجہ جایز داشت طول و
 تو سط و قصر را کرو او ساکن ماقبل مفتوح ناء سا
 ماقبل مفتوح باشد او را لین کویند بقدر بیم الف
 مد باشد کرد و اکر در حالت و فنا فند قراء در اویل
 و تو سط و قصر را جایز داشت مثل الطبر و المؤذن
 در پیان بیم ساکن بد انکه بیم ساکن چون بجهار
 بجهار مدد منقسم بشیه قسم میشود قسم اول بیم سا
 که بیم رسداد غام مثلین باعتره باشد مثل آن کم
 من دون الله قسم دویم اکر بیاء رسدا خفاء زیاده

بالغنا باشد و خلاف است نزد قرائی بعضی بر این شد که
 اظهار باشد را بن قول ضعیف است و مثال آن
 و هم با ^{الله} فسیر می چون بیان حرف سدا اظهار
 شود خصوصاً در واو و فاء که اظهار از پادشاه باشد
 باشند در بیان تفحیم و ترقی در زاویه بد آنکه
 زاء مفتوح مضموم را غلیظ خوانند مثل جز الماء
 و برد و کم و اکرم کسور باشد نازل خوانند مثل و
 آندر النائم و آکر زاء ساکن ماقبل مفتوح باشد نا
 مضموم غلیظ شود مثل مردم و مریاب و آکر لاء ساکن
 ماقبل سکور باشد ترقی شود بشرط آنکه کسره آن
 عارضی نباشد بلکه لازمی باشد و منصل باشد نه
 و بعد از زاء حروف ستعلبه نباشد و حروف ستعلبه
 در باب صفات حروف بیان خواهد شد مثل
 فرعون و اکر کسره عارضی نباشد تفحیم است مثل از جیوا
 و در حالت وقف طبر و خبر و وجه جاپن باشد و

نحو

منفصل را نیز تفحیم کند مثل الذی ادنی و اکر کسره
 لازمی باشد و منصل و بعد از آن حروف ستعلبه
 بایند تفحیم کند مثل مرحنا و قرطاس در کل فرق
 دو و حرجاپن باشد تفحیم و ترقی و اکر قبل از الف
 حرف اسفلاء واقع شود و بعد از لام جلا لام مفتحه
 تفحیم باید کرد و ما عذر از ترقی باهف قدر در بیان
 صفات حروف بد آنکه حروف مهوسده است
 فتحه شخص سکت معنی همس فرد اشن و اذیت
 و نعم کرد آنین اوز باقی حروف جهر است و جهر
 ذات اشن اوز ایت و حروف مثبده هشت است
 مجموع آن آجد فظی بکت در مخرج سخت میشوند
 و او از با او کشیده نشود از عاشره قوت و ضد شد
 رخاوت است و رخاوه سیست بود و حروف فیکه در
 میان شدت و رخاوت است آن لم تزع آلم یعنی
 و اطمیاق چهار است صخر طظ و از برای از اطمیاق

کچون ساکن کرد از درخراج خود بجهنم نبله
 حروف ساکن است یعنی دران جنبشی نبیت باشد
 درینان تعریف دندانها بلکه دندانها چنان افایت
 اول شنا با وان چهار دندان پیش است دوازده
 دوازده الا دویم رباعیات است وان چهار دندان
 از چهار طرف شنا با بلکی از بالا و بلکی از زیر قیم آنها
 و انوار اپیش کوبند و انهم چهار دندان است از چهار
 طرف رباعیات از هر طرف بلکی از زیر و بلکی از بالا
 چهارم اضراس است وان بوسه قسم است اول صوا
 وان هم چهار دندان است از چهار طرف اینها از هر
 دو طرف بلکی از بالا بلکی از زیر دویم طواحن و ایضا
 دندان اینها کوبند وان دوازده است سه از زیر
 سه از بالا قیم نواج و از ادنان عقل کوبند که
 درست بیست سالکن بروند ایضا وان چهار دندان
 اخر بیست از هر طرف طواعن بلکی از زیر و بلکی از

کوبند که درین در وقت کفتن چون طبق شود و
 کام با آلا را که برابرا و است پوشید و غیران حروف
 بیست و دو حرفند منفتحند و انفتح کشاده میشند
 و حروف منعلا هفت است خصوص ضغظفه این علا
 طلب بلندی کرد نست و باقی حروف مستقبله کو
 و استقال فرد امد نست و حروف صفره رسید
 ص دس و صفره را از بسند که درینان سه دندان
 و سر زبان کشیده شود و نقشی از هم پاشیده شد
 و فرانخ میشند نست و حروف تفتشی چهاریست مجمع
 در کلمه مشفر و بعضه ثا و فارا از حروف تفتشی شمرده اند
 ولام و زاء منحره اند و انحراف میل بکاره کرد نست
 و زاء زامکر زمیکو بند زبر آکه درخراج دو بازه کفته
 میشود پس باشد که در وقت نلفظ زبان از این پل حفظ
 و ضبط نماید که نکار نکر دو صرسن طبل است
 و حروف قلقله فطب جد و از برای ان قلقله کو

ابد هفتم از دو جانب بُن زبان و بُن دندان خروج
 ضاد است هشتم از کاره زبان و کاره کام زپین
 خروج طاونا و ذال است نهم از سر زبان و پین ندا
 زپین خروج ضاد سپین و ذالم است دهم خروج را
 از سر زبان دور نیست پازدهم از کاره زبان و
 کام بالا خروج لام است دوازدهم خروج نوز است
 بعد از لام بیزدهم خروج ظاه و ذال و ثاء اسناد
 قوی زبان باشد چهاردهم خروج فاء اندرون
 زپین باشد پانزدهم خروج باء و ميم و وا و آزمیان
 دولب بپرن آپه پا از نزی لب خبرده و بعض
 کتفه اند نصف از نوی نصف از خشک باشد و
 ميم از خشک لب خبرده و در داوری بلب نرم
 و دولب غچه شود شانزدهم خدشوم خروج ميم
 نوز است در حال تبلکه مشد دباشد هفتدهم
 وا و الف و ناء و آپه از حروف عدد و این کویند

با هضم در بیان خارج حروف بیان اید لقا شد
 که خروج مکان پر آگویند که از آن مکان حرف خارج میشود
 و بپرن اور دن حرف از خروج و ادا کردن او بر
 وجه صواب این کسرا معتبر نسبت ملک که ز جهت هما
 بسیار کشیده باشد و خدمت اسناد از آکرده مفهی
 تعالیم در پافته باشد و ز باز ابر خروج حروف معناد
 کرد ایند هه باشد و بد آنکه حروف بجهی نمذھب اضطر
 بیست و نه حرف است و بد آنکه در عده خارج حروف
 اختلاف کرده اند بنابر قولی هفدهم خروج اول
 اقصای حلق باشد و آن خروج همه و هاء و الف
 دویم از وسط حلو است و ان خروج عین و حاء
 باشد بیم از اول حلو است و ان خروج غین و حاء
 چهارم از بن زبان و میان او و ملازه خروج قائم است
 پنجم از من زبان و ملازه جایگاه کاف است ششم
 از میان زبان از کام بالا چشم و شین و ناء بپرن

ایکل از انتظا ناد افظ نظر
در خانم کو مسلما بور و ازان بینی
بعد و مدرج آل پیغمبر بدان
در تعلم کوش دو تعلم جلد
در زمانه ای جها سپاهیان ایار کا
پر نو خود شاهزاده ایان بند
در دریا طبع فرض خیر خاص
دشمن نظم شد پر لولایی نگو
نااضر میدابو الفتا بقادیر
چید ایله بیل و اند راط از هنها
نوا بحکم رساله خان ای رسلا فران
کی میل داخی حرفه و فو
بیست هر بحقیقی دان بجهوبیت
سر و دو دند ای ای ای پیش
نیز و از دنچا دان رباعت ای ای
در شهد کریش کریث رباه بخی
خاضه دفع تحدیاد و برا عبا
ضر بعد حسنا علم نزیل فران
خیز نیما ایت بخشش خدا این سخن
خره بان ایت ایت ایان باد شما
معد ایش سر خلو بجا پا پنده
حفظ ای کن ناغنی کر چو بجز کان
لولو شه عقد نظم الای فام لی
اعیمه اللهم من ای عطا عب مفسر
از نوا پیر نزیل اهنکی مراد
ذانکه اهل الله خان ای خاند اهل
ن ت ای صفا و حرکت ای عا و اخراج
کو ش ای محج ای ای ای ای هنده
در سیم ای محج ای ای ای هنده
چا پیشین شا بادان دوزیز
چاد بکن بگین میتو راتی ای ای

مخرج ایشان از هموایی دهن باشد خاتمه در بیان
وقت بدآنکه عادت فراء انسکرچون و فف بدین
که انخوان مثمر که باشد و فف بسکون کویند برای
انکه و فف بسکون اصل است که آن حرکت مفتوح
باشد سکون نیست و اگر مضموم باشد روم و اشتمام
او جایز باشد و اگر مكسور باشد روم جایز نه اشتمام
وروم یعنی نمود بعضی از حرکت با واژه ضعیف
چنانکه آنکس که تردد میک باشد بشنوید و اشتمام هم
اوردن لب است از برای خم بعد از ساکن کردند
آخر کلمه برای آنکه او از حرکت شنوده شود و ناظر
انضمای شفته بن زامش اهده کند و اعمی اشتمام را
در نهاد و الله اعلم بالصواب و الله اعلم

هذا المرجع والمثاب
نظر الأداء

۱۰۷

لپست دکارا نواهی
ش رو اذان بسما ذریعه زو
هه ز دصا حلی او سطعین
جایق آزملا خاصه هر جای قا
از میا کا اسط زین شین چیم با
از میخ ند کری صا پهلوی د با
بعد ضاد آز کاره بعده ها ز کا
نون بعد آز فوف شنا پا ش عیا
از مرند آف د پیش بر زبان
مدد ف آز طرشنا با منفصل هن
چون آز طرشنا با منفصل هن
از لب بر اطراف شنا با فا طلب
از میا او و و باز بیر و درو
حضر مجهز ش شخصه که سخی
ح و بیز و از خود نو عاملی
حیف و ضریل فظ خضر ضریل

حوى دان والقلب در آن تو
 همراه با حمد باید ماهر بجا
 حرف قبل از سکون لانه باشد
 در فوایع عین حال بین تو سیط
 حرف قبل ساکن غار سه از مدد
 هر چهارم موجب ناسکون لای
 ساکن او کرا مثیلین حرف
 ذال ساکن زبان ادعای اذطا
 یا پیش ذال و آرکی از عاون
 در آخطت بسط افعان افڑت
 فائیل قلم بکار ادعا کرد بخلا
 ذال کن از اخوا اند عمد کن بنا
 لاف بل اهل شوغم رید که برآ
 لام غم شود در چاره حرف هجا
 میم کن شوشم ادعا اظهار بادیکو

ذا و بار اند در جو بیشتر خرف
 تجدا و ادان بجهاد پیو جا و با
 خواهد خواه مظہر حون الفلم
 با جلا طول و میم مسند
 بن ف و وسوشی و رضوان
 مدچها پنج الیش پس باشد
 در دو عد بجهل الک من اند
 نا کن اتفید هم بپیو در طا
 ذال ا و بایمیم ادعاد اعراوف
 طا کشا با بقا و صفت کشا
 با بعای بغا و صفت کشا
 حفص با اظهار مچوا ول در هزا
 سک اظهار ادریان لیکن
 ناؤدا و لکون از دل باقی ای بطاطا
 نزد بال خفا اضع اظهار بادیکو

حکم نو ساکن شوبن بر حرف هجا
 فلیب د خام و اظهار او خاچار
 نزد اغصه اظهار او خاچار درون
 بایمودان نهاد و اظهار توکن چار
 حفص اظهار سکون زال بخان
 هستیم الف با انتضابش
 قبل اقه و الله بود کسر اکر
 زابو با قمه خدم با بعد بایکون
 زامقون کن اوسه بنا کسر اکر
 بعد یا کن نسبت فاکو
 و متنعنه آشما و اسکار و قوه
 ف فو و عله ارضیه دارد ایزین
 کو بکسر باشد خدا اسکانت
 رو حمل حکم دارد با سجه لمبند
 با ایمیم کن و فتح الفها بود
 ضم کسر عارضی که ذوق بهنا

میرالک دکم داده اس

دَدْنَفَظَ ثَلَاثَ كِبَرَ وَوَلَتْ حِينَ الْأَلْأَلْ
 خَبَرَ أَشْمَا ازْدَهَارَ غَيْرَهُ مُعْنَى
 دَرْدَنْ لَفَظَ ثَلَاثَ كِبَرَ وَوَلَتْ حِينَ الْأَلْأَلْ
 دَهْرَيْتَ رَاصِقَ صَبَّ طَامِفَ
 وَلَأَنْ جَيْمَ جَاجِمَ مَطْلُونَ طَاوَ
 رَاجِيَوْ صَلَ صَلَ اولَيْ بَوْصَلَ
 صَلَ لَلِيَوْ ذَانَ اَمَا بَسَرَ وَصَلَ
 ذَانَ مَخْيَسَ فَيلَفَهُ الْوَهَفَ
 وَقَدْ جَاهَ يَكَدْ لَابَا بَاهَ يَاشَدَ
 نَا بَاخِرَ سَوَبَا تَكَبَّرَهُ اَذَوْضَحَى
 لَبَلَانَ مَسْتَحَنَ اَخْبَارَ شَفَعَهُ مَا
 زَلَزَلَهُ فَيلَرَثَنَ عَصَبَرَهُ اَوَلَكَلَ
 بَلَلَنَطَفَمَهُ تَوْضِيَحَهُ بَهْوَيَدَرَ
 كَوَرَيَشَنَ اَبَابَيَا اوَدَافَهُ كَلَنَوَيَاوَهُ
 فَادَنَارَسَمَ اَخَادَكَلَ كَلَنَجَاهَا كَوَ

بَعْدَ اَهْدَائِيَهُ عَائِي ازْدَبَادَهُمَرَشَاهَ
 بَهْنَارَضَمَ كَنَ فَرَائِهَهُ جَهَدَهُ سُورَهَ كَمَا

در بیان کلیات مُسَمِّیَتِ قرآن

حَمَاسِهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 الْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَى نِعَالِهِ وَالصَّلَوةُ وَالسَّلَامُ عَلَى الْمُحَمَّدِ وَاللَّهُ اَمَّا بَعْدُ
 چِین کو یہ خادم شرع انور محمد جعفر کے ایزرسالہ اپدرا صللا
 کلمات قرآنیہ کے بعض برعض مشتبہ متبہونا اکھما اشباہ مر
 بتریب سور قرآنیہ از جمہ حل اشکال ابراد شد سُورَهُ مُحَمَّد
 مَالِكَ بِوْمَ الْفَ مَا الْكَرَاسِيَ اِمَالَهُ نَكِيرَهُ سُورَهُ بَقَرَهُ دَرَأَوْنَهُ
 کلمات مُثَلَّاً مَا بَعْوَضَهُ مَا اَبْمَثَلَ وَصَلَ بَدَدَ نَهْ بَعْوَضَهُ
 آنَبِشُونَی هَمْرَاش فَطَعَ اَسْتَ سَاقِطَ نَشَودَهَ يَا نَخَادِمَ الْعَجَلَ
 هَمْرَاش وَصَلَ اَسْتَهَ فَشَائِهَا بَشَدَ الشَّاءَهَ قَلَ اَخْدَتَهَ
 بِكَوْنَ الدَّمَ وَفَجَعَ هَمْرَهَ کَذَبَرَای اَنْفَهَامَ اَسْتَهَ هَرَهَ بَامَعَهَ
 اَهَمَبَلَ بَكَبَرَهَ اَخَهَرَهَ فَتَحَهَ لَامَهَ لَمَنَ اَشَرَهَهَ بَسَهَ لَامَهَ وَمِيمَهَ بَوَهَ
 لَآتَجَرَی بَغْنَهَ نَاءَ وَكَسَرَهَ وَهَمَ اَضَطَرَهَ بَغْنَهَ هَمْرَهَ وَضَمَرَهَ
 صَبَغَهَ مَنَکَمَ وَحَدَهَ اَسْتَ اَرْمَضَارَعَهَ اَوَزَرَهَ وَابَغَنَهَ زَاءَهَ
 قَشَدَ بَدَوَهَ وَمَنْوَحَهَ اَوَ لَآتَجَمَلَوَ اللَّهُ عُرَضَهَ لِاَنَّمَا نَكَرَهُ

كَافٌ نَاءٌ يَكْتُفِي بِظَهَرِ الْمِثْلِ وَبِعِدِهِ دَوْلَةٌ دُوَّلَةٌ يَعْنِي كُونَ شَاكِرَ دُونَ
سَيْكَةٍ الْمُشَاهَدَةُ فِيهَا خَمْسٌ كُلُّهَا أَصْدٌ فَإِنَّهُمْ بِضَمِ الدَّالِ هُلَّا لَحِينَ
بِفُؤُلَامٍ وَهُمْ زَقْطَانٌ فَلَيَسْتَكِنْ بَعْدَ إِذْنِهِ دَوْلَةٌ دُوَّلَةٌ يَعْنِي كُونَ شَاكِرَ دُونَ
بَعْدَ نَاءٍ مُشَدَّدَهُ فَوْفَانِيَهُ وَإِنْ تَلُوا يَفْتَحُ نَاءٌ وَسَكُونٌ لَوْمٌ
وَضَمٌ وَأَوْ وَأَشْبَاعٌ كَهْ بَدْرُ وَأَوْ شُوزِبَرَا كَهْ دَرَاصِلْ تَلُوزِ مَصْنَاعَ
لَوْيَنْ يَعْنِي جِيدِنْ زَبَانِسْتَازْ شَهَادَتْ جَنْ يَاحْكَمْ حَقْ بَنَا
بَقْرَائِتْ مَشْهُورٌ وَأَزْبَعْضُ قَرَاءُ تَلُوا بِضَمِ لَامٍ وَسَكُونٌ وَأَوْ
حَكَابَتْ مُثُدٌ كَهْ جَمْ جَنْ يَعْنِي مُغْرِضٌ مُثُدَنْ شَهَادَتْ حَوْ
إِذْءَ حَوْافِتَادَنْ اِسْتَهَادَهُ فِي الدَّرَكَ الْأَسْفَلِ يَفْتَحُ دَالٌ وَكُونَ
ذَاهِرٌ جِيدٌ يَفْتَحُ ذَاهِرَ بَقْرَائِتْ مُثُدٌ لَكِنْ مُنْذَلُولْ يَنْسِيَتْ
سَيْكَةَ الْمَائِدَةِ فِيهَا مُثْتَكَلَّةً الْأَئِمَّهُ بَكْسَلَامٌ وَظَطْعَهُنْهُ نَبَاتَهُ
أَدَمَ بَسْكُونٌ يَا وَفْتَهُ نُونٌ وَسَكُونٌ يَا إِعْبَنْ يَعْنِي خَرْبَجَ وَلَيْسَ
هُهُ أَوْ فُوا بِالْعُقُودِ يَفْتَحُهُنْهُ ظَطْعَهُ بِإِثْمِيَ وَأَثْمِلَكَ فَتَكُونَ بَكْسَهْرَهُ
ظَطْعَهُ دَرَهِدَ وَوَقْتَهُ نُونٌ تَكُونَ هَهَا وَأَرِيَ يَفْتَحُ يَا إِعْبَنْ يَا إِبَهَا الَّذِينَ
عَلَيْكُمْ أَنْفُسَكُمْ يَبْقِيَنْ نَامِفَعُوكُلْ عَلَيْكُمْ كَهْ اِسْمُ فَعَالِمَتْ يَعْنِي الرَّمُوا

سُوَّةُ الْمُنْعَابِ هَذِهِ كُلُّا أَنْبَوْءُ مَا كَانَ أَبْرَقُهُمُ الْتَّوْهُلُ الْيَابِسُ
 خَبْرُهَا فَرِجْنَا فَحَدَّدَ رَأْبَشَا كَرِيَّا بَشَرَسْتِيَّةَ دِيرَاهُ اَنْظَرَ كَيْفَ كَلْبَا
 يَتَخَبِّفُ قَالَ هَوَلَا لَكَذِبَ بَسْحَارَ الْمُهَنَّابَهُمْ اَنْجَوْفَ بَشَدَنَهُ
 وَنُونَ هَامَاتُ وَعَدَوْنَ بَقْعَهُنَّ وَالْمُغَاشَبَهُنَّ بَعْدَ زِيمَهُنَّ
 نَفَطَهُمْ وَزَاءَ نَفَطَهُ دَارَهُ قَلْعَهُ الْذَّكَرَنَ بِهَمَرَهُ اَسْهَهَا وَمَدَنَ
 وَهَكَذَا دُوْثَلَنَهُ دِهَنَأَهَيَا بَكْسَرَقَ سُوَّةُ الْمُهَنَّابَهُمْ اَحْمَدَعَشَرَهُ
 اَرَبَتِ اَرَبِيَّ اَنْظَرَ الْبَكَ بَقْعَهُهُمْ وَضَمَ طَاهَ وَمَكْوَنَهُ رَاهَ مَاؤَهُ
 بَاشِبَاعَهُمْ وَاوَهَ سَوَاتِكَ بَقْعَهُهُمْ وَرَقْعَهُهُمْ وَمَكْوَنَهُ
 بَعْدَ زَهَرَهُ وَكَلَاعَهُ سَأَوْرِيَهُ بَضَمَهُمْ بَدَونَ فَلَوَهَهُ
 نَاهَلَ بِسَكُونَهُمْ اَنَّ هَهُوكَهُ وَسَبَرَهُ بَشَدَهُ بَدَاجَهُ وَتَخَبِّفَهُ
 يَكْلُحَ حِرَاطِهُ تُوْعِدَهُ بَكْسَرَهُنَّ بَيْ نَفَطَهُهُ فَانْجَسَتْ بَعْدَهُمْ
 نُونَ بِرَنَاهُهُ مُوحَدَهُ وَنَفَدَهُمْ بِاَجَجَهُمْ وَدَبَنَاهُ اَفْرَعَهُنَّ عَلَيْنَا بَعْضَهُمْ
 اَدَحَوَاهُهُ رَبَّهُمَا بَقْعَهُهُمْ اَمْلَانَ وَهَيَّاهَهُ بَكْسَرَهُهُ اَوَّلَ سَوَادَهُ
 فَهَنَاهُ بَسِعَهُمَا اَوَّلَوَالْبَوْلَهُهُ بَقْعَهُهُمْ دَاوَضَمَهُ وَاوَبَا اَمْبَاعَهُمْ بَعْضَهُمْ
 بَنَامِخَمَهُهُ وَضَامِقَهُهُهُ لَاهَسَنَهُنَّ بَيَانَهُمْ وَاشَبَاعَهُمْ وَاوَهُمْ

٣٦
 قَالَوَالَّذِينَ يَلُونَكُمْ بِصَمَ الدَّارِ وَسَكُونَهُ اَوَارِبَعَنْهُهُ بَولَهُنَّكَلَّا
 ذَاهَلَنَ وَرَوَنَاصَهُهُ دَهَنَدَهُ اَشَبَاعَهُمْ بَعْنَيْهُمْ جَمِيدَهُ وَبَحَاجَيَهُمْ
 جَهَنَانِجَهُ دَرَبَلَوَنَ اَسْتَهَمَهُمْ بَهَادَهُ فِي سَبِيلِهُ اَفَلَمْ بَشَاءَهُ
 نَفَطَهُ وَفَقَهُ وَمَا فَنَهُ اَلَانَهُ بَهَادَهُ اَفَلَمْ بَقْعَهُهُمْ هَمِوكَهُ
 غَيْنَ بَانَفَطَهُهُمْ وَنُونَ بَالَّفَهُ فَاعِرَضُوا هَمَزَهُ قَطْعَهُمْ مَفْتُوحَهُ
 هَمَزَهُ بَنَسَهُ فِيهَا بَهَيَهُ كَلَّا اَمَنَهُ لَاهَيَهُ بَقْعَهُهُمْ بَاوَكَرَهُهُ
 تَشَدَّدَهُ دَالَهُ كَسُورَهُ كَهُدَاصَلَهُ بَهَتَدَهُ بَوَهُهُ وَلَاهَبَعَهُ
 بَتَشَدَّدَهُ بَدَنَونَهُ اَلَانَهُ بَهَمَزَهُ مَفْتُوحَهُهُ وَالَّفَهُ جَهَنَانِجَهُ
 اَلَانَ سَابِقَهُ دَرَابِنَ سَوَرَهُ اَمَنَهُ بَهَرَجَيَهُ اَمَنَهُ اَلَهُ اَذَنَهُ
 لَكَمَ بَهَمَزَهُ مَفْتُوحَهُهُ الَّفَهُ مَهَدَهُ وَهَهُ شَوَّهُهُ فِيهَا بَعْثَهُمَهُ
 اَالَّسْوُرُ بَتَشَدَّدَهُ بَدَنَونَهُ ثَانِي اَنِيسِمَهُ اَلَهُ بَجَرَهُهُ بَهَمَزَهُمَهُ الَّفَهُ
 بَعْدَ اَزَاءَهُ وَدَرَبَعَصَيَهُ قَرَائِتَهُ بَقْعَهُهُمَهُ وَكَهَنَهُوَانَدَهُ مَهَدَهُ
 اَهَنَ مَشَهُورَهُ تَوَامَتَهُ وَمَنَهُ خَرِيَهُ بَوَمَيَهُ بَكْسَرَهُمَهُ دَوِيمَهُ دَرَ
 قَرَائِتَهُ شَهُورَهُ مَهُ في بَنَانِيَهُ بَنَقَدَهُمَهُ بَاهَرَنَونَهُ لَاهَنَكَلَّمَ
 بَقْعَهُهُمَهُ نَاهَكَافَهُ لَامَهُ وَضَمَهُمَهُ كَهُدَاصَلَهُ بَوَيَكَهُ اَحْدَدَهُ

فَالْمُلْكُ لِلَّهِ الْعَزِيزِ يَوْمَئِذٍ كُبُرُ الْأَيْمَنِ وَسَكُونُ الْأَوْرَاقِ يَعْنِيهِ بِرْوَلْ نَهَانَكَلَا
ذَاهِنًا كَنْ وَوَانْ رَاضِيَهُ دَاهِنَدِهَا اشْبَاعٌ كَهُمْ يَعْنِي يَجِيدُ وَيَجِيدُهُنْ
چَنَانْ پَحْرَدَهْ بَلَوْنَ أَسْتَهَمْ مُبَشِّأَهُ بَنْ سَبِيلِ اللَّهِ أَنَا فَلَمْ بَشَّاسِه
نَطَهُ وَقَطَقَهُ وَمَا فَهَنُوا إِلَّا لَهُمْ جَهَنَّمُ اللَّهُ بَقْحَنْ هَمْ رُوكَو
غَيْنَ بَانْ قَطَهُ وَنُونَ بَا الفَهُ فَاعِرْخُمُوا بَهْمَرَه قَطْعَهْ مَقْتُوه
سَوْلَهْ لَسَنْ فَهَا بَيْعَهْ كَلَنَا أَمَنَ لَاهِيَهِ بَقْحَنْ بَا وَكَرْهَهَا و
تَشَدَّدَهْ دَلَهْ كَسُورَه كَهْ دَرَاصِلْ بِهَمَتَهْ دَوْهْ وَلَاهَسَيْعَانْ
بَتَشَدَّدَهْ نُونَهْ أَلَانَ بَهْمَرَه مَفْتُوهَهْ وَالْفَهْ چَنَانْ پَحْمَهْ دَدَه
أَلَانَ سَابِقَهْ لَهْ دَرَابِنْ سَوْرَه أَمَدَهْ بَهْرَجَهْ بَيْزَامَتْ هَمْ اللَّهُ أَذَنَهْ
لَكَمْ بَهْمَرَه مَفْتُوهَهْ الْفَهُ مَدَهْ دَدَه سَوْلَهْ بَهْ فَهَامَتْ كَلَنَا
آالَّهُورَه بَتَشَدَّدَهْ نُونَهْ ثَانِي هَيْسِمْ اللَّهُهْ بَهْرَهْ بَهْ بَهْ بَهْ بَهْ بَهْ بَهْ بَهْ بَهْ
بَعْدَهْ زَاءَهْ وَدَرَبَعْضِي قَرَائِثَهْ بَقْحَنْ مِيمَهْ وَكَسْرَهْ زَانْهَانَدَهْ مَلَهْ وَ
اَهَنْ مَشْهُورَه تَرَامَتْهْ وَمَنْ خَرِي بَوْمَيَهِ بَكَسْرَهْ مِيمَهْ دَوِيمَهْ دَرَهْ
قَرَائِثَهْ شَهْهُورَه هَهْ فِي بَنَانِيَهْ بَعْدِهِمْ بَا بَرَنُونَه لَاهَتَكَلَمْ
بَقْحَنْ نَاهَكَافَهْ وَلَامَهْ وَضَمَهْ مِيمَهْ كَهْ دَرَاصِلْ لَاهَتَكَلَمْ بَوْيَهَا حَدَّشَدَ

نَعْمَانَفَقَهُ بِضَمِّ هَابِدُونَ لِشَلَاعِ ذِيْرَاكَهَا خَمْبَرِيْسَتْ بِلَكَهُزْ
 كَلَمَاسْ سَقِّيُوسْ فِيْهَا كَلَمَاسْ أَفَما جَرَاؤَهُ بِضَمِّ هَمْزَهُ بِلَهُ
 اشْبَاعِ هَرْجَنْدِ بِصُورَتْ وَأَوْنُوشَهُ شُوْهَرْمَنْ مَجْنِرْ دَاهِمَ
 بِنَفْدِيْمِ يَاءِ مُوحَدِه تَحْنَاهِه سَقِّيْلِه بِلَكَلَمَاسْ كَلَمَاسْ
 وَهَوَكَلَ عَلَى مَوْلَهُ بِفَنْحَهْ كَافَ لَكَهُنْكَ بِفَنْحَهْ لَامْ وَهَمْزَهُ وَمَكْوَنْ
 خَابِي نَفَطَرِ وَفَنْهَهْ نَارِكَسْرُونَ سَهْ وَأَجَابِ عَلَيْهِمْ بِجَبِيلَكَ بِفَنْحَهْ
 هَمْزَهُ فَطَعْ مَكْوَنْ جِيمْ وَكَسْلَامْ وَمَكْوَنْ يَاءِ مَوْكَنْ بِفَنْحَهْ نَارِ
 مَكْوَنْ زَاوِقَهْ كَافَ لِخَمْنَهْ نَونَ هَلِيسُورَا بِضَمِّ هَمْزَهُ يَا اشْبَاعِ
 كَهْ وَأَجَعِ ظَاهِرِ شُوْهَرْكَهُفْ فِيْهَا ازْرَهْ كَلَمَاسْ كَلَمَاسْ
 بِفَنْهَهْ نَونَ بِدَوْنَ الفَ هَرْجَنْدِ بِصُورَهِ الْفَذَارِ نُوشَهُ شُوْهَرْ
 ذِيْرَاكَهَا كَلَمَاسْ لَكَهُنْدِ وَجَوْنَ اِنَابِصُورَتْ
 وَنُورَادَنَونَ اِدْغَامَ كَرَنْدِ لَكَهُنْدِ وَجَوْنَ اِنَابِصُورَتْ
 الْفَذَارِ نُوشَهُ مِيشَوْهَ لِهَذَا بَعْدَ اِزْدَافَهْ هَمْزَهُ وَادْغَامَ
 نَهْرِجَنَانِ مِيشَوْهَ تَلَهُهُ بِفَنْهَهْ نَارِمَكْوَنْ ذَالِ مَعْجَمَ كَهْ اِزْدَافَهْ
 نَافِصَرِ فَأَوْبَسَتْ نَهْمَثَالِ سَهْ وَلَأَقْتَدُ بِسَكُونْ عَنْهُنْ عَلَيْهِ

بِقَوْهِ اِجَعَلَ بِقَطْعِ هَمْزَهُ ذِيْرَاكَهَا خَمْبَرِيْسَتْ بِلَكَهُزْ
 بَسِعَ كَلَمَاسْ أَفَالَ كَذَلِكَ قَالَ رَبِّكَ بِفَنْهَهْ كَافَ دَرْهَمَ دَهْ
 قَالَ إِنَّمَا اَنَادَ سُولُ رَبِّكَ وَلَآءِ وَكَذَلِكَ قَالَ رَبِّكَ.
 فَامْتَأْرِيْنَ بِفَنْهَهْ نَارِكَسْرُونَ وَلَشَدِدَنَونَ كَهْ دَاصِلِشِينَ
 بَوْدِجَوْنَ تَمْنَعِينَ بَعْدَ اِزْدَخَوْلَ نَونَ شَبِيلَهُ وَحَذْفَ نَونَ
 وَنَاهِ دَوْنِمَ بِجَهَهِ الْفَلَاهِ سَاكِنَنَ وَهَمْزَهُ وَفَلَهُرْ كَهْ دَادِ
 بِعَمَاقِلَهْ كَهْ دَادِ بَاشَدِ وَحَذْفَ اِنَّ نَونَ شَدَهْ فَانَتِ بِفَنْهَهْ
 هَمْزَهُ بِدَوْنَ الفَ ثَلَاثَيْهِ بِجَرَدِه اِسْتَهْ اَعْنَهْ لَكَمْ بِفَنْهَهْ هَمْزَهُ
 وَقَطْعَ اِنَّ سَهْ وَأَذْعُورَقِيْ بِفَنْهَهْ هَمْزَهُ فَطَعْ لَهَ طَلَعَ الغَيْبَ
 بِفَنْهَهْ هَمْزَهُ فَطَعْ ذِيْرَاكَهَا خَمْبَرِيْسَتْ سَوْهَ طَرِفَهَا نَهَا
 كَلَمَاسْ كَلَمَاسْ اَتَبَهَا بِدَوْنَ الفَ بِجَرَدِه اِسْتَهْ اَفْدِيْهِ بِفَنْهَهْ
 وَكَسْرُونَ وَسَكُونَ قَافَ كَسْرَهْ ذَالِ دَفَادِسَكُونَ يَاءِ وَ
 اِنِ يَكَ كَلَمَاسْ مَفَرِّدِ مَوْتَشَهِ اِرْخَاضِرَه اَعْطَنَ كَهْ شَعِيْرَه
 خَلَقَهُ بِسَكُونْ لَامْ وَفَنْهَهْ قَافَ مَلْفَقَ بِسَكُونْ فَالْجَرْهُ
 اِنَّمَا صَنَعُوا اِنَّ زَاجِدَ اِزْمَانَدَ كَهْ مَامَوْصَلَهِ اِسْتَهْ

三

اسم ات نه کافهءَ بْلِکَنَا بفتح ميم و سكون لام و كسر كاف
وبصرت بضم الصاده من أصحاب بفتح ميم سمه الاشتيا
فيهاست عشر كلنا آمن لا يغرون بفتح الباء و سكون القاء
وضم الناء كهار فذر معنى شئ اشت نه فتح ناء كهار افرايل شد
و ذكر مرفق بفتح ميم بـ كسر رتفاً بـ سكون ناء عم يسجون
فتح يا و سكون سين و فتح با مع التحقيق معنى ثنا و ركز
هـ يـكـلـوـكـمـ بـهـمـهـ مـضـمـوـمـ بـدـوـنـ وـاـدـوـاـشـيـاعـعـ وـكـلـاـبـهـ
عـالـيـيـنـ بـكـرـلـامـ يـصـحـجـوـنـ بـضـمـ يـاـمـ وـسـكـونـ صـاـوـفـخـ
خـاءـ وـضـمـ يـاءـهـ وـلـئـنـ مـسـهـمـ تـفـخـهـ بـحـاءـ بـيـ نـفـطـرـ اـشـ معـنى
وزـيدـنـ نـهـ بـاـنـفـطـرـ معـنى دـيـلـدـنـ وـذـكـرـاـ لـمـيـعـيـنـ بـرـاـمـهـلـهـ
بدـوـنـ الفـمـ مـغـصـورـهـ چـوـنـ ذـكـرـيـاـ وـاقـامـ الـصلـوةـ بـكـهـرـهـ
مـصـدـلـرـهـ اـذـ فـعـشـتـ بـعـدـ لـزـفـاءـ شـيـنـ اـشـ نـهـ ثـاءـ اـيـانـهـ
بـضـمـ يـاـ وـفـحـسـينـ وـكـسـرـيـاءـ مـشـدـدـهـ وـسـكـونـ حـاءـ معـنى دـيـهـ
صـنـعـهـ لـبـوـسـ بـفتحـ لـامـ معـنى لـبـاسـ جـنـكـ بـعـنى زـيـهـ عـاـمـ كـلـشـيـهـ
عـالـيـيـنـ بـكـرـلـامـ اـيـغـوـصـونـ بـغـيـنـ بـاـنـفـطـرـ وـصـابـيـ

لَمْ يَأْتُوا بِهِمْ فَرَغَ وَالْفَرَغَ فَنَحَّ نَاءَ قَبْلَ الْذِي أَوْرَدَ تِبْيَانَ مَا تَرَكُوهُ
ثُمَّ نَادَ كَسْرَةً وَفَخَّ بَاءً وَكَسْرَةً نُونٌ مُشَدَّدَهُ بِإِيمَانٍ مُتَكَلِّمٍ عَلَى
يَحْضُورِنَّ بِضَمِّ ضَاءً وَكَسْرَةً نُونٌ هَذَا جَاهَدُونَ بِفَخَّ نَاءٍ وَكَوْنَ
جِمْ وَفَخَّ هَمْزَهُ وَضَمِّ ذَاءٍ هَذَا مُخْجِرَةً بِكَسْرَةِ بَاءٍ آتَى سُؤْكَمْ بِفَخَّ
هَمْزَهُ وَمَكْوْنَ نُونٌ وَفَخَّ مِيمٌ هَذَا الْعَادِيَنْ يَتَشَدَّدُونَ بِهِذَا إِلَى
سُوكَةِ النَّوْ لِتَسْعِ كَلْيَاً أَوْ بِدَرْوَهَا بِضَمِّ هَمْزَهُ بِدَوْنِ الشَّبَاعِ
وَلَا يَأْتِي بِفَخَّ نَادِ كَسْرَةِ لَامْ هَذَا كَسْرَةِ بِيَقِيعَةِ بِكَسْرَةِ لَافَافِ ذِيَّا
كَهْ بِأَحْوَافِ جَرَامِتْ وَقَبْعَهُ كَلْيَهُ عَلِيهِمْ حَمَامَهُ اسْتَعْنِي بِبَاءِ بَانِ وَ
ذِمِيمِ هَمْوَارِمَ ظَهَانَ بِفَخَّ طَاءِ وَسَكُونِ مِيمِ وَفَخَّ هَمْزَهُ بِإِيمَانِ
الْفَ وَنُونِ چُونِ عَطَشَانَ لِعَطَشَانَ لِعَطَشَانَ لِعَطَشَانَ لِعَطَشَانَ لِعَطَشَانَ
وَتَشَدِّدُ بِلِجِمْ مَكْسُورَهُ وَتَشَدِّدُ بِإِيمَانِ مَكْسُورَهُ مَنْوَنهُ
بُوْرُجِنْ بِضَمِّ يَاءِ وَذَاءِ مُجَمِّعَهُ هَذَا يَجْعَفَ إِلَهُ بَجَاءَهُ بِنَفْطَهُ
يَكْعَنُهُ بِفَخَّ بَاءِ وَنَاءِ مُشَدَّدَهُ وَسَكُونَ قَافَ وَكَهْ بِأَبْدَوْ
إِشْبَاعَ وَلِيَسْنَادِ ذِنْمَكَ لِسَكُونِ نُونٌ سُوكَةِ فَرْفَانَ فِيهَا كَلْيَا
آمَالَهُمْ هَذَا الرَّسُولُ بِعِنَاءِ امْتِنَاهَا مِيهَهُ وَلَا مَجَارَهُ كَهْ بِهِذَا

وَبَطَّلَ دَارِمٌ نَهْمَا هَرْجَنْدٌ جَذَانٌ شَرْشُودٌ وَلَكَلَّا بَاتُونَكَلَّا
بَقْحَنْجَمْ وَثَاءَ سَهْنَطَرَمْ وَجَحْلَهْ فَهْرَهْ سَهْنَانَا بَاشْبَاعَ كَرَدَهْ
قَرَاثَتْ حَفَصْ بِيلَخْوَانَهْ شَوَدَهْ وَلَبَقْوَنَ بَضمْ بَاوَلَهْ لَامْ
وَفَافَ مَشَدَدَهْ هَبَعَوَ بَضمْ هَمْزَهْ بَدَرَنَ اَشْبَاعَ وَدَعَاهْ
بَضمْ هَمْزَهْ بَدَرَنَ اَشْبَاعَ سُوكَ الشَّعْرِ جَهْنَهْ بَاشْشَهْ عَشَرَ كَلَبَهْ
آفَسَيَا تَهْنَمَ آنَسَهْ بَتَقْلَهْ نَوْنَهْ بُرَبَّهْ وَضَمْ هَمْزَهْ بَدَرَنَ اَشْبَاعَ
هَفَلَكَلَهْ بَفتحَ فَاءُ كَوْنَهْ بَعْنَهْ وَفَتحَ لَامْ وَلَهْ سَهْنَهْ بَفتحَ ثَاءُهْ
وَضَمْ مِهْمَ وَلَشَدَهْ بَدَنَهْ مَهْ وَأَزْلَفَنَهْ آمَمَ الْأَخْرَيْنَ بَفتحَ ثَاءُهْ ثَمَّ
هَوَأَصْبَعُونَ بَكَسْرَنَهْ عَامَدَهْ كَمَيَا تَعْلَمُونَ بَتَقْلِهِمْ لَامْ
مِيمَهْ اِنْ هَذَا الْأَخْلُقُ بَضمْ خَاءَ مَعْجَرَهْ لَامْ وَفَافَهْ لَعَلَكُمْ
بَكَسْرَهْ لَامْ وَفَتحَ عَبِنَهْ وَمِيمَهْ وَمِنْ الْمُسْجَرِينَ بَاخَهْ المَهْمَلَهْ مَعَ النَّشِيدَهْ
آفَاسْقَطَ بَفتحَ هَمْزَهْ فَطَعَ وَكَرَفَهْ آهَوَمَ الْغُلَلَهْ بَضمْ الظَّاءَ
هَأَعْلَمُوَهْ بَضمْ هَمْزَهْ بَدَرَنَ اَشْبَاعَهْ آتَرَكَلَهْ بَفتحَ ثَاءُهْ وَنَونَ قَصَمَهْ
سُوكَ الشَّعْرِ فِيهَا خَمْسَهْ عَشَرَ كَلَهْ آكَلَهْ بَفتحَ لَامَ اَوَّلَهْ وَضَمْ
ثَاءُهْ وَفَتحَ لَامَ دَوْهِمْ وَفَافَ مَشَدَدَهْ بَيْشَ اَزَالَفَهْ اَدَخَلَهْ بَسْعَهْ

۲۰

قطع و مکون ذال و کسر خاکسکون لام و حمد و اینه فیم جم
برحاء آن اعل بفتح همزة قطع و مکون عین و فتح ميم و زاده
اذا خلني بفتح همزة قطع ما لاي بفتح باه سباء بفتح عين و با
و کسر همزة منوشه الکثبا بفتح خاء و مکون باه و فتح همزة
فالغه بفتح همزة قطع الشهد و نون بکسر زون آا الیك بکسر
آا آتمد و نين بضم نا و کسر ميم و ضم ذال مشدده و فتح نو
اول و کسر ثاني سه لا قبل بکسر فاف و فتح باه آا طرفك
بفتح طا و مکون زا و ضم فاه استظر بکون زاء اعرش سك
بکسر کاف آا فالو الظير نا بشد بد طا و باه ماء آا الله خير
بفتح همزة امنها مته داخل مشد براوه و در همزة الله
طلب مشد آا آن تثبيوا بفتح ناء اول و آخر و مکون نون
و کسر زاء آا بل اذارك بشد بد ذال و سقوط همزة و صل
آه و ما انکن صد و رهم بضم نا و کسر کاف و ضم نون مشد
آه و آتوه بفتح همزة بدون الف و فتح نا و مکون زا و فکست
بضم کاف و فتح باه موحد مشد صوره هزیه البلا و بفتح باه و مکون

لَامٌ وَأَنْ أَنْ لَوْ بفتح همزة قطع و مكون ناء ضم لام و فتح
سُوكَ القصص فيها سنت عشرة كلام آأنباء هم بفقدتهم
نون برباع آأنباء هم بفقدتهم بايونون آأن آرضهم
فتح همزة قطع م حرف بكسر زاءه فالقيمة بفتح همزة قطع
آإلياكِ بكسر كاف لتدبر بفتح لام و مكون باه فبصر
به بضم صاده ولا تخرن بفتح نون آشفلة بفتح غين آا
يُصلِّ رالرِعاء بضم باه كرذال و فتح زاءه آأنيحـك بضم
همزة و كسر كاف و فتح حاء كاف دويم آفتح همزة بدون
آأقبل بفتح همزة قطع و كسر زاء موجده هـآآن يقـلوـنـ
بكـرـ و هـمـنـهـزـامـتـ نـونـ بـكـرـ بـوـنـ عـاـرـدـعـاـ بـكـرـ زـاـ و
مـكـونـ ذـالـ و فـتحـ هـمـزـهـ منـونـهـ آـمـرـيـلـيـنـ بـكـرـ مـيـنـ هـآـمـاـ
آـيـهـمـ بـفتحـ هـمـزـهـ بـالـفـ آـفـتـيـعـ بـفتحـ عـيـنـ بـهـ و بـيـكـونـ فـتحـ
نـونـ آـاـ و بـتـحـضـتـ بـجـرـمـ فـلهـ آـمـيـجـيـ بـيـانـهـ مـضـمـوـنـهـ وـجـمـ
سـاـكـنـهـ وـبـاءـ مـفـتوـحـهـ وـالـفـ آـخـرـ آـعـلـمـ آـالـأـنـبـاءـ بـقـدـمـ
نـونـ بـربـاعـ آـنـوـءـ بـفتحـ لـامـ وـضـمـ نـونـ وـهـمـهـ آـوـيـسـ بـكـونـ

باء وفتح ناء وكسر عين مبهم لام ولام يحصل ذلك بضم صا
وذاي مشدده سوا العنكبوت فهنا خلقت كلها من آليقولون
بضم لام وليعلم بفتح ميم وليحملن بضم لام هم هي بلسان
ومكون بااء وفتح همزة هى المحبوا بفتح بااء حبوا على الرق
فيما عشر كلها أخلقتهم بفتح غين ولام وآثاره وألا خلق
فتح همزة آثاره وأبدون مدد التسوى بضم ميم ومكون
فأو وفتح همزة پيش اذ الف هم يمحرون بضم يا ومكون حا
وفتح بااء موحده وضم زاء هـ آن في ذلك لا يات للعنة
بكسر لام بهم كه جمع عالم بكسر لام است يعني أنا نعم العالم بفتح
كـ يعني ما سوى الشئـ استـ هـ لـ هـ بـ توـ بـ ضـ مـ باـءـ وـ فـ هـ وـ اـ قـ لـ اـ
برـ بـ ضـ مـ باـءـ هـ مـ رـ ضـ عـ فـ بـ ضـ مـ صـ دـ رـ هـ دـ قـ اـ شـ هـ وـ هـ
آـ مـ نـ كـ لـ مـ ثـ إـ لـ بـ فـ هـ مـ وـ ثـاءـ سـ نـ غـ طـ هـ آـ وـ لـ آـ يـ سـ حـ بـ تـ كـ بـ فـ
وـ نـونـ وـ تـ شـ دـ بـ دـ هـ دـ وـ سـ وـ سـ لـ عـ مـ فـ هـ اـ ثـ لـ ثـ كـ لـ هـ آـ لـ هـ
بعـ يـ بـ فـ طـ هـ جـ اـ زـ بـ زـاءـ بـ اـ نـ غـ طـ هـ الغـ وـ رـ بـ فـ هـ غـ يـ هـ مـ جـ هـ
سـ وـ سـ الـ تـ جـ لـ لـ بـ فـ هـ اـ كـ لـ شـ خـ لـ قـ هـ بـ فـ هـ لـ اـ مـ وـ بـ دـ خـ لـ قـ

بِكُونَ كَلْمَ مَوْدَةً لِلْحَرَقَ فِيهَا كَلْنَا كَلْنَا أَفْنَانَ الْخَطَامَ ضَعْفٌ
هَنْزَهَ أَوْلَى كَهْ طَلَعَ اسْتَهَادَ جَاهَوْكُمُ بَاشْبَاعَ كَهْ دَأْوَجَعَ ظَاهِرَهُ
وَدَدَ سَاهَوْ مَوْاضِعَ نَهْ جَنْبَرَهُ اسْتَهَادَ زَبَرَا كَهْ جَاهَوْ أَبْصَمَ هَنْزَهَ بَدَّ
اَشْبَاعَ وَبَدَّ وَنَ ظَاهِرَهُ اَخْنَنَ دَأْوَغَلَطَ اَسْتَهَادَ بَسْلَانَ
عَنْ آنْبَاءِكُمُ بِنَفْلِيْمَ نُونَ بِرَبَّاعَهُ اَنْجَامَ لَمْ تَطُؤْهَا بَاصَةَ
هَنْزَهَ بَاشْبَاعَ بِسَبَبِ فَاؤَكَهْ دَأْوَجَعَ اَسْتَهَادَهُ وَأَقْنَهَ كَفَافَهُ
وَأَبْنَهَ كَسْرَنَاءَ وَأَطْعَنَ بَكَهْ طَاءَهُ عَلَهُ مَقْدُودَهُ دَأْبَاعَ
قَدَّهَ اَسْوَهَ السَّبَابَهُ اَبْيَعَ كَلْنَا اَلَا يَعْزِيزَ بَعْنَ سَاكَهَ
بِيْ نَفْطَهَ وَذَاهَ بَا نَفْطَهَ مَضْهُورَهُ اَوْيَ بَعْثَهَ هَنْزَهَ وَكَسْرَهُ دَأْوَ
مَشَدَّهَ وَكَسْرَنَاءَ مَنْخَصَهُ وَكَلْنَا بَعْثَهَ دَأْوَهُ هَنْزَهَ دَوْمَ
لَشَدَّهُ دَنُونَ مَفْوَحَهُ بِسَبَبِ الْفَ بَعْدَازَانَ عَهَ
مَنْسَانَهَ بَكَسَرَهُ دَسْكَونَ نُونَ وَفَتحَ سَبَنَ وَهَنْزَهَ وَنَا
يَكَ كَلْمَهَ اَسْتَهَادَ بَعْنَهُ عَصَنَاهَ بَيْتَسَتَ نَاهَوْ بَنَاهَهُ مَشَدَّهُ
وَنُونَ وَكَسْرَنَاءَ اَخْبَرَهُ بَعْنَهُ عَلَاهَهُ مَنْبَلَ الْعَرِيمَ بَعْثَهَ عَبِينَ وَكَسْرَهُ
لَهَ فَلَادَقَوْتَ بِشَاءَ مَفْسُوهَهُ اَسْوَهَ الْفَاطَرَ فِيهَا خَمْ كَلْنَانَ اَنْفَرَهُ

٤٢

بفتح غين هـ تحرر وابفتح حاءـ الا خلا فـ هـ انـ هـ بـ خـ لـ اـ كـ لـ هـ جـ دـ اـ
 وـ فـ هـ اـ جـ دـ اـ هـ سـ تـ هـ عـ بـ يـ ضـ وـ حـ مـ بـ سـ كـ وـ نـ بـ اـ دـ رـ اـ وـ لـ مـ دـ رـ دـ اـ
 هـ الا عـ روـ وـ بـ ضـ مـ غـ يـ بـ اـ نـ فـ طـ هـ سـ تـ هـ بـ اـ فـ هـ اـ نـ شـ كـ لـ تـ اـ
 اـ اـ نـ فـ قـ وـ اـ بـ فـ نـ هـ هـ زـ قـ طـ هـ اـ طـ عـ هـ بـ فـ نـ هـ هـ زـ فـ طـ هـ جـ دـ اـ لـ كـ تـ هـ
 وـ بـ اـ وـ شـ دـ بـ دـ لـ اـ مـ فـ طـ لـ لـ اـ لـ بـ كـ سـ طـ اـ هـ سـ قـ الصـ اـ فـ اـ ثـ
 فـ هـ اـ ثـ لـ اـ فـ كـ لـ تـ اـ اـ كـ لـ ذـ اـ يـ قـ وـ اـ عـ دـ اـ بـ كـ بـ يـ زـ اـ هـ لـ اـ بـ هـ يـ بـ فـ نـ
 لـ اـ مـ رـ كـ هـ زـ هـ بـ رـ قـ وـ نـ بـ كـ سـ زـ اـ هـ وـ ضـ فـ اـ هـ مـ شـ دـ مـ عـ اـ حـ سـ
 اـ خـ الـ يـ قـ بـ يـ اـ تـ هـ رـ بـ كـ بـ فـ نـ هـ اـ وـ بـ اـ دـ رـ بـ هـ عـ لـ اـ لـ يـ اـ بـ يـ بـ كـ
 هـ زـ وـ سـ كـ وـ نـ لـ اـ مـ دـ رـ قـ اـ شـ هـ وـ رـ هـ وـ بـ عـ ضـ اـ لـ بـ يـ بـ اـ هـ زـ
 وـ اـ قـ وـ لـ اـ مـ خـ وـ اـ نـ دـ اـ اـ صـ طـ فـ اـ لـ بـ نـ اـ تـ بـ فـ نـ هـ زـ اـ مـ نـ هـ مـ اـ
 هـ وـ بـ يـ بـ اـ لـ جـ نـ هـ لـ سـ بـ اـ بـ كـ بـ يـ جـ هـ دـ رـ هـ رـ فـ اـ بـ هـ بـ عـ نـ طـ اـ نـ فـ هـ
 نـ بـ فـ نـ هـ زـ كـ بـ عـ بـ يـ عـ نـ هـ بـ هـ سـ تـ هـ هـ وـ اـ بـ صـ بـ فـ نـ هـ زـ فـ طـ سـ قـ
 وـ فـ هـ اـ ثـ لـ اـ ثـ عـ شـ كـ لـ تـ اـ اـ اـ خـ لـ اـ قـ بـ قـ اـ فـ نـ تـ فـ اـ هـ
 بـ سـ يـ حـ بـ يـ اـ مـ ضـ هـ وـ سـ يـ مـ فـ نـ وـ حـ هـ بـ اـ مـ كـ سـ وـ نـ مـ شـ دـ
 وـ خـ اـ مـ سـ اـ كـ هـ هـ اـ كـ فـ لـ يـ هـ بـ فـ نـ هـ زـ قـ طـ هـ هـ وـ غـ فـ بـ عـ بـ يـ

مهملة مفتوحة وذاء مفتوحة مسند مجحرة إن الذين يعنون
بغسل ياء عين بضم نون وسكون صاد كسر المضطفر
الأخيار بفتح لام وكسر ميم وفتح نون وفتح طاء نون اخذ فاهم
بغسل هنر امنها وانحد فاهم سخرنا بحسبين افعوا فاجد
از صوابي اما مستكربت بفتح هنر امنها فانظر في بغسل
هنر وكسر طاء ولتغلس بضم ميم سو القر فيها ملث عشرة
افاعيل الله بحسب دال بروضه بضم ها بلا اشباح ذرا كده
اصل برضاب يوم قل هنر بغيره بسكون عن مقل الله عبد
بغسل هاه عرف مبنية بفتح ميم وسكون با وكسرون دفع با
مشهد معنى بن اكرده ومتصفر بفتح فاء مخففه وتشيد
زاء مثونه فاهم بفتح هنر في الف ميتزن كل دب على الله
وكذب بالصدق در دال كذب اول مخففه ودر ثان مشهد
او تقول بفتح لام در هر دو موضع كعطف بزعل او لست
كذب على الله بتحقيق دال آجاوهها بضم هنر با اشباح
دوا وجمع ظاهر شو اصدقنا بفتح صاد دال بدوز شد

دفع فاف ماء وآذن شباب فتح ذا ومله سوقة للون في ما تشتت كلها
 آذن بفتحه أو كسر بين وسكون عين وفتحه ماء ود
 بفتح همزه قطع وسكون ذال وكسر ظاء وسكون لام وآذن هم
 بفتح همزه قطع وسكون ذال وكسر ظاء وسكون لام وآذن هم
 چون ضاربته فأخذتهم بفتح همزه وحاء وسكون ذال ضم
 فخذل حذفه بكسر حاء وسكون هم وفتح ناء وآمنا بفتحه
 وهم وفاء مشهده أقبل بفتح همزه وسكون فاف ضم ناء
 وسكون لام وبيطه بضمها وسكون ظاء وكسرها أكدبه
 بفتح كاف كبر ذال آفاطع بفتح همزه قطع وفتح طاء مشهد
 وكسر لام وفتح عين آه بغير كم بفتح همزه قطع وسكون هاء وس
 ذال آه المدخلوا بفتح همزه قطع وكسر حاء آستحب بفتح
 قطع وسكون بين آه لسبعون في الجيم بضم ناء بالجرون
 بضم ناء وسكون مين وفتح جيم سوقة فصلت فهانث كلها
 آرنا اللذين بفتح ذال وكسر نون آه للحسنى بفتح لام أول آه
 ونائما جانبيه بانون مفتوحة بعد ازان همزه والف چون دعا

سوقة الشىء فيها ان كلنا آلاعديل بكسر الماء وفتح همزه وسكون
 عين وكسر ذال وفتح لام اخبوه يفتح بسكون هم آلو بفتحه
 بسكون فاف ماء ولين انتصر بفتح لام هم وسكون ولين
 صبّرها وسكون نون هلين بفتح لام وكسريم وسكون نون ه
 فن طرف بسكون زاء آلو برسيل بفتح لام آه فوجي بفتح ناد
 سوقة الماء فيها حكم كلها آن كتم بفتح همزه آه بفتح باوزاره
 آه وبعده المشيفين بضمها وسكون عين وفتح ذال آه تجربه
 بضمها وسكون حاء وفتحها وضم زاء آلا يفتر بضمها وفتحها
 وتشهد بدأ الله سوقة الدخان فيها كلنا آليفر بضم ياء و
 سكون فاء وفتح زاء وضم فاف آه وتغيمه كانوا بفتحه نون سوقة
 الجاشنة فيها كلها آلن رشوا بضمها ونون ثانية آجزه حوا
 بضم دحامي نهضه سوقة الماء فيها كلها آلو آثاره بفتح
 بدون الماء وبيهير كم بضمها وكسريم وسكون رأسه المجد
 فيها آرجي كلها آلا يصلح بالالم بفتح همزه قطع آقصى الرقاب
 بسكون زاء اول آه يعلم اسراهم بكسر همزه در قرأت مشهوره

سُكُون الطَّوْفَانِ كُلَّتَا اَوَمَا الْفَنَادِمْ بفتح همزة ولام وسكون
اَذْبَارَ النَّجُومِ بكسر همزة سُكُون البخْر فِيهَا ثلث كُلَّتَا اَذْوَارَتَه
بكسـرـهـمـهـ وـاـذـأـنـتـمـ اـجـتـهـ بفتح همزة وكـسـرـهـ وـكـسـرـهـ وـنـوزـهـ مـشـقـعـهـ
اَزـفـتـ لـاـزـرـفـ بـفـتـحـ هـمـزـهـ وـكـسـرـفـاـ وـفـتـحـ فـاـ وـكـسـرـنـاـ سـكـنـةـ القـيـرـ
فـيـهـاـ كـلـتـاـ اـمـنـ اـلـأـنـبـاءـ بـتـفـدـهـ نـونـ بـرـيـاءـ مـرـأـتـهـ كـلـتـاـ
بـفـتـحـ هـمـهـ وـكـسـرـنـوـ سـكـنـةـ الرـجـنـ مـنـ اـسـبـيـرـ بـكـسـرـهـمـهـ وـسـكـونـ
نـونـ وـكـسـرـهـهـ قـطـعـ اـمـتـ سـكـنـةـ الـحـدـيدـ فـيـهـاـ ثـلـثـ كـلـتـاـ
اـمـنـ قـبـلـهـ اـعـذـابـ بـكـسـرـقـافـ وـفـتـحـ بـاءـهـ بـنـبـاـتـهـ بـتـفـدـهـ
نـونـ بـرـيـاءـ مـضـفـرـاـ بـضمـهـمـهـ وـسـكـونـ صـاـوـفـهـ فـاءـ بـدـونـ
شـدـدـ وـشـدـدـ زـاءـ مـنـوـتـهـ سـكـنـةـ الـمـجـادـلـهـ فـيـهـاـ كـلـتـاـ
اـكـبـيـوـاـ كـاـكـبـيـتـ بـضمـ هـرـدـ وـكـافـ وـكـبـرـاءـ مـوـحـدـهـ مـفـكـرـهـ
نـونـ اـلـأـغـلـبـنـ بـفتحـ لـامـ وـهـمـهـ قـطـعـ وـكـسـرـلـامـ وـفـتـحـ بـاءـ مـوـحـدـهـ وـ
شـدـوـ سـكـنـةـ الـحـشـرـ فـيـهـاـ ثـلـثـ كـلـتـاـ اـفـاتـهـمـ اللهـ بـفتحـ هـمـزـهـ
بـدـونـ الـفـهـ وـبـثـرـيـونـ بـضمـ بـاءـ وـسـكـونـ هـمـهـ كـهـبـصـوـ
وـاـوـفـوـشـهـ شـوـدـهـ اـنـهـمـاـ فـيـ النـارـ خـالـدـهـ بـفتحـ ذـالـ وـبـاءـ

و فتح همز بالف و كسره وفتح بااء و حركاتهم قوارير بد و
شون و باشون هرد و خواند مثده منشورا بشانقسطنطية
قادارايت تم رايت بفتح بااء ثم سورة المرتلا في خلال كبير طـ
سورة العياما بما يفتح عليهم بعد ازان همز والف سورة عبد العزائم
فتح همز بدون الف سورة النكع بمعطاع ثم بفتح بااء ثم
سورة نقطة كلاما كايتين بكسر كاف كرام جون رجال
الخطيف او وذو لهم بادرواواست بكرو او او وبكر او فر
و ادعادرابند و زاو جابرزا سورة الاعاف فيها كلها اعشا
باغبن با نقطه و با نقطه هـ ان نعمت بفتح نون و فاء و
وكسرها سورة الغجر ارم بكسر همز وفتح زانام قبله و شهر قوعـ
كرادسام بن نوح بن ادم بو سورة البلد نار موصدة بو او
همز هرد و خواند اند و همز او لاست ظاهر اسحاق الشمس
فيها كلها آنا فدا الله بفتح بااء ولا يخاف بفتح باسحرة
للآخرة بفتح باونا سورة الزلزال فيها كلها آواجي لها
دوكله مينا شد لـ وا يضم باوقته زانسورة القاعدة ما هيـ

كـتـاـتـ بـنـاـ وـهـ بـنـيـزـ اـتـ سـلـطـانـيـهـ جـبـارـاـ مـلـيـاـ اـبـنـهاـ
مـنـهـ الـشـكـاشـ الـهـيـمـ الـهـيـمـ الـهـيـمـ الـهـيـمـ الـهـيـمـ الـهـيـمـ الـهـيـمـ الـهـيـمـ
مـوـصـدـهـ بـيـمـ مـضـمـومـهـ وـهـنـهـ سـاـكـنـهـ كـرـبـلـاـ وـأـوـافـيـهـ
نوـشـهـ مـدـشـوـ مـسـوـقـ الـفـرـشـ لـاـ يـلـافـ قـرـبـشـ بـكـسـلـامـ وـهـنـهـ
فـطـعـ مـسـوـقـ الـمـاعـنـ بـرـأـوـنـ بـضمـ بـاـسـوـقـ الـكـوـشـ شـيـانـيـكـ
بـنـقـلـيـمـ نـونـ مـكـسـورـهـ بـرـهـنـهـ مـفـتوـحـ مـسـوـقـ ثـيـثـ فـهـاـثـلـكـلـيـاـ
أـتـ بـفتحـ نـاءـ وـبـاءـ مـشـدـدـهـ وـأـمـرـأـتـ بـضمـ نـاءـهـ حـالـةـ
الـخـطـبـ بـفتحـ نـاءـ مـسـوـقـ الـتـوـحـيدـ كـفـوـمـ بـضمـ فـاـبـاـوـاـوـدـرـ قـرـ
حـفـصـ اـزـعـاصـمـ بـاهـرـهـ دـوـقـرـاـشـلـيـ بـكـراـزـعـاصـمـ مـسـوـقـ
الـفـلـقـ فـيـهـاـ كـلـتـاـ آـالـنـقـاثـاتـ بـاـنـاـهـ سـيـنـفـطـرـهـ حـسـدـ
بـفتحـ خـاوـيـنـ وـذـالـ مـسـوـقـ الـبـاـ فـيـهـاـ كـلـتـاـ آـمـلـاـكـ الـبـاـ
بـفتحـ مـيـمـ كـسـلـامـ وـكـافـهـ مـنـ الـجـيـهـ بـكـبـيرـهـ تـمـنـ الـكـلـنـاـ الشـطـ
وـهـ بـرـ وـالـذـيـنـ وـوـاـوـنـصـرـ وـأـبـنـدـاـزـاـوـلـيـكـ
وـوـهـ دـرـمـيـنـ آـمـسـيـشـيـ وـمـسـنـشـيـ مـنـوـشـلـ وـقـبـ وـسـجـدـ وـاـ
الـمـلـاـيـكـهـ كـلـهـمـ جـمـعـونـ وـابـنـلـاـزـكـلـهـ الـلـاـبـلـيـرـ وـهـنـدـ الـعـيـاـ

درازیه پیش کوچ بصری اخنلا و اقمشو نسب علامت به بجهش
ولم بلامت پیر کوفی پس بنابراین مزکور در مصاہب و پند
بعده بعیت باشد والسلام خبر ختم

فَالْحَا بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ **الْمُتَّلِّثَةِ**

از پس خداوند هلبم غیبان در لغه اش اکم نظر جو تو زدن
کیان لفظ معنی توایضا کمال او شرافه و کسر خشم بدین پیش
ربک بو پروردگار داد بجهش جمعی رُبْقَى خالص آنکو و پیش دان
غمکنیه غیره ندیمه بر دار گذاشت غیره از مال فاخر امداد درست
چوی پیش از اینست منع بر از کارها دان
پس کلم استخوانها کفت پا جوان دان ملاسم تختیست کلخ امداد
پس کلا از از از صحنیست دیگران دان بخنها را کلا و پیش چرا کلها
کوی سنت اسها و جمع سهم امدادها شد هنها از داه معنی هنها دار
دست عوچوان دیگر و هم بونار کر دست عوچوان دیگر و هم بونار کر
بیرون آمیخته میباشد اندیمه بیرون آمیخته میباشد اندیمه
سفط اشاره اندیمه و بکدا

چاپر نیست مکرر در رساله چنانکه کذشت و اینا مناخ
برایون موز مذکوره هشمند مرد بکر زیاد نموده اند بعد
مناخ نوشند اند و آنها ابراز است قت و شفرس فلاد
صلح اصلی اما قت حکم طدارد و اما قته و مبن هردو
علامت برکت اند بر وی اند که توقف باشد کرد با افضل
اعراب به فطع نفع اما قت علامت قبل ایت یعنی د
چاپر ایت داما صلح علامت الوصل او لیست و اما ک
معنی کذلک ایت بعضی هر حکم که رمزها قبل ایت این نیز
چنانست بدآنکه اممه شش مرد بکرو وضع کرده اند یعنی
پیش هنها و خسنهها و ایه های اختلاف و آنها ایز است
هه عَبَ عَبَ تَبَحَّبَ و چون کوفی بصره در خس
انفاق کرده اند هر رمز ایشانست و چون اخنلا کرده
دمز کوفی خبب دمز بصری عَبَ و چون کوفی بصره در
عشل انفاق نمایند ع دمز ایشانست و چون اخنلا
کند رمز کوفی همان عین و رمز بصری عَبَ و چون

قسط جود عینه و فیضنا ذاروا
 روز خیلی بازی تیغه و مایع من
 خره باشد آن مرین کانه دنیست
 خره لشیحه از نک کولیت زن
 صره ظرف دستم کوبند و زاهی
 قره نور فراغ العیان است نور دید
 تره چیز نیخ باشد در مد اهر
 شیر اشامید از فاده پاچیز
 شکل اشکله اشاند از ادم و سیده
 زاهی باشد کان بر مرد کو ظکت
 صل بو شیر و بیجو دهد بوی
 بوردها بد مال طلا ادان
 پر جلا امر عظیم امد به اه کن
 فته بکو باشد جمعیت کم عیان
 بی غاده ها که باشد بن امر دست
 رب ع نوعی ایت و چاپ کرا دان
 و چند حاوی و چنان که اسان باشد

قره داشتکه سرا فرمه مُطلقاً
 متوجه کار امره فوت است اند بد
 شیر باشد محل وهم شیر باشد
 ازان شکل شیر باشد شکل اشکل
 غل خیا غل عد اغل که در کرد
 خبیث صل بو او از نیز و صل بو دنار
 بچه اهو طلا ادان و طلاق چیز بکه
 شد جلا و زخانه که بند و دن جلا
 ذان قلاده فرقا از خصیبا با کسی
 غرب بوی و غرب سیر با ادان
 دبع بعد مرن جمیع بعد بیان
 و چند حاوی و چنان که اسان باشد

فقط جود مختلط و فحطنا ڈاردا
خره باشد از قرمه کانق دیجانت
صرچی از زن او قرمه مذہبها نار
قرد اشکه سرا قره مُطلقاً

مئه بکار امره فوست اندل بد
سیر باشد مجلس فهم سیر باشد
ازان شکل مثل شبہ باشد شکل اشکلا
غلخنا غل عد افلکه در کردن

صل بتو از بیره صل بود نار
پچه اهو طلا ودان و طلا پچیز بکه
شد بلاده چنانه کنیدون دجله
دان فرا پیش فرقا از هبنا باکسی

عربی و فریزبر عرب بالادان
دکن اند مر جعیش بود بیکان
و جد حاوی وجذان مکرک باشد

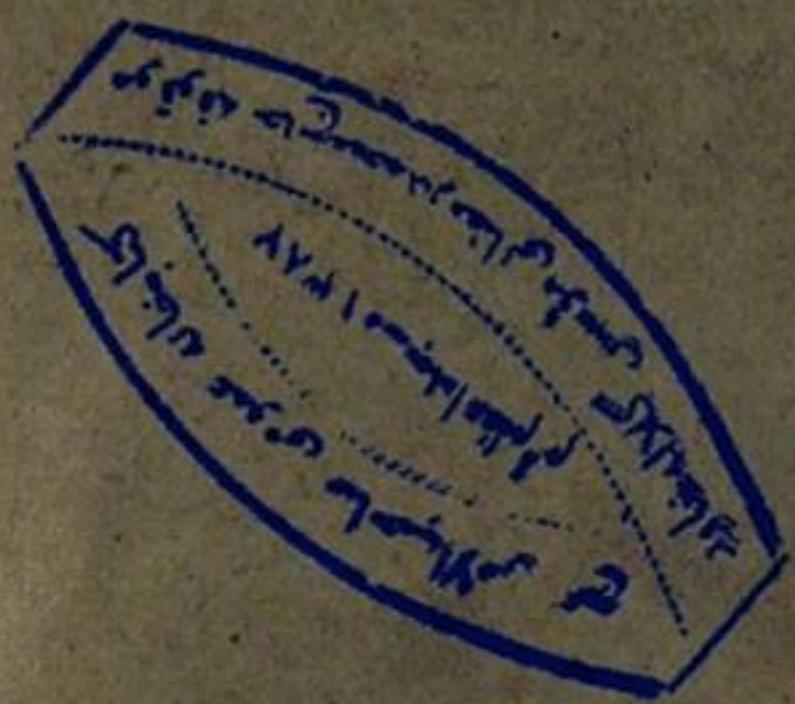
ری خوبی هنگامی لعنه و فایح من
خره تشهی حرم اون کو از اند زن
صره ظرف دست هم کو بند او راهها
قره نورد فرة العین است نور دید

تله چیز نیخ باشد در مدار هم
سیر اشامید از باده پاچیز
شکل اشکلها اشان را زاده هم
ژاهنی باشد کان بر مرد کرد کش

صل بتو بیره و بجهی دهد بوی
بر و رهها بند مال طلا دا حرص
پر جلا امر عرضم امد بیا همکن
فریز بکد باشد جمعیش کنم عیان

نیز عاده ها که را غدم بیا مرد می
ربع نوعی ایت و چاپکو از دان
و حذا مل خند شوایکه اشان باشد

70



70

